

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) در احکام نکاح سه مقصد را مطرح کردند که متعلق به عیوب و تدلیس‌ها هست. مقصد اول در تبیین عیوب بود که عیب چیست؟ عیب مشترک کدام است؟ عیب مختص کدام است؟ مقصد دوم درباره فسخ بود که هشت مسئله داشت، بخش مهم این مسائل هشت‌گانه گذشت یک تنمهای مانده که عرض می‌کنیم. مقصد سوم تدلیس است.

در بخش پایانی مقصد دوم مسئله هفتم، مسئله عیب به عَنِّ را ذکر کردند. این کلمه عَنِّ و عُنَّ همان بیماری است که شخص «لا يقدر على إتيان النساء». اما بین عَنِّ و عُنِّ فرق است؛ عَنِّ کسی هست که «لا يقدر على إتيان النساء»، عُنِّ که به عُنِّ صفت مشبهه‌اش بسته می‌شود، عُنِّ یعنی کسی که «لا يقدر على حبس ریح بطنه»، این یک بیماری دیگر است. پس کسی که به عُنِّ مبتلاست در مسئله نکاح، آن شخص را می‌گویند عَنِّ نه عُنِّ و کسی که نمی‌تواند وضو را نگه دارد او عُنِّ است.

مطلب دیگر آن است که مرحوم محقق در شرایع یک فرعی را ذکر کرد که در المختصر النافع این را ذکر نکرد و این فرع با قواعدی که خودشان پذیرفتند و سایر فقهاء قبول دارند هماهنگ نیست و آن این است که در مسئله هفتم فرمودند که اگر عُنِّ به وسیله محکمه ثابت شد، «لا يثبت العن إلا بإقرار الزوج»، یک؛ یا بینه بر اقرار، دو؛ یا در محکمه بعد از تأجیل و أجل و مدت قرار دادن یکسال مسئله حل بشود. آنجا که نفی می‌شود، در صورت نکول

یا یمینِ مردوده است که امر سوم و چهارم جداگانه بحث شد. امر اول و دوم باعث ثابت شدن صفت عَنَن است. در پایان مسئله هفتم فرمود: «و لو ادّعی» همین شخص عَنَن که عَنَن او ثابت شده بود، «أنه وطئ غیرها أو وطئها دُبراً- کان القول قوله مع یمینه و یحکم علیه إن نکل- و قیل بل یرد الیمین علیها- و هو مبنی علی القضاء بالنکول»؛^۱ اگر کسی که عَنَن او ثابت شد بعد ادعا کند، این ادعا به چه وسیله مورد قبول هست؟ یا انکار عَنَن کند به چه وسیله مورد قبول هست؟ چندتا اشکال مرحوم شهید در مسالک^۲ ذکر کردند که بخش قابل توجه آن اشکال را مرحوم صاحب جواهر^۳ تا حدودی پذیرفتند و از یک نظری هم راه حل مطالب را قبول کردند و آن این است که کسی که عَنَن او ثابت شد اگر ادعای آمیزش بکند، ما آن عَنَن را استصحاب می کنیم. ما وقتی که دلیل داریم بر دوام آن عَنَن، وجهی ندارد که این ادعا را قبول بکنیم بعد او را سوگند بدهیم. او قبلاً عَنَن بود الآن مدعی است که آمیزش کرد، حق با زن است و ما عَنَن را استصحاب می کنیم. و اگر بخواهید به اطلاق «صحیحه ابی حمزه»^۴ تمسک بکنید، آن «صحیحه» این را شامل نمی شود، «صحیحه» برای جایی نیست که عَنَن ثابت شده باشد. این اشکالات را مرحوم شهید ثانی در مسالک ذکر کردند. برخی ها هم خواستند تأیید بیاورند که این حرف مرضی مرحوم محقق نیست، به دلیل اینکه ایشان این مطلب را در المختصر النافع که بعد از شرایع نوشتند ذکر نکردند. معلوم می شود عَنَن سابقه دار این باعث می شود که حرف زوج را قبول نکنند، برای اینکه ما استصحاب عَنَن داریم و وقتی استصحاب داریم دعوای او مقبول نیست مگر اینکه ثابت بکند. این عصاره اشکال.

۱. شرایع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۳۱ - ۱۳۶.

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۵۲ - ۳۵۶.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۳.

مرحوم شهید در مسالك می‌فرماید به اینکه فرق است بین ادعای آمیزش و بین عنن. آمیزش یک فعل است او مدعی است یا باید بیّنه بیاورد یا یمین مردوده را حلف کند و مانند آن. او مدعی آمیزش است زن منکر است. شما استصحاب عنن ندارید، استصحاب عدم آمیزش دارید؛ تاکنون آمیزش نداشت الآن «کما کان». عنن که یک امری است «لا يعلم إلا من قبله»؛ شما سابقه علم به عنن ندارید تا استصحاب بکنید. چرا حرف مرد مقبول است؟ برای اینکه این عنن یک بیماری است «لا يعلم من قبله» یا حرف او را قبول می‌کنند بدون سوگند یا با یمین؛ نظیر طهارت از اقراء از عده، این «لا يعلم إلا من قبلها»؛ باردار هست یا نه؟ در طهر است یا نه؟ در حیض است یا نه؟ اینها «لا يعلم إلا من قبل المرأة»، لذا یا حرف او مقبول است یا با یمین. شما عنن را که علم پیدا نکردید تا استصحاب بکنید، عدم آمیزش بود الآن «کما کان». این حرف مرحوم شهید که عنن «لا يعلم إلا من قبل عین»^۱ نظر قرء که «لا يعلم إلا من قبل المرأة» حرف او مقبول است «مع الیمین» البته، اینجا هم حرف مرد مقبول است «مع الیمین»؛ لذا مرحوم محقق گفتند حرفش مقبول است «مع الیمین». شما که عنن را علم ندارید تا استصحاب بکنید، این یک؛ استصحاب عدم آمیزش هم که عنن را ثابت نمی‌کند، این از «اصول مثبتة» است. این از دیرزمان بود، منتها در بین متأخرین رواجی پیدا کرد. خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جوهر را! او «اصول» را در «فقه» بکار می‌برد؛ یعنی صاحب جوهر کتابی در «اصول» ندارد. او چون فقیه ماهر و سلطان «فقه» بود هر جا لازم بود قاعده فقهی را همان جا اعمال می‌کرد. او همین جا که دارد «من الأصول المثبتة»^۲ می‌شود، همین است. فرمود استصحاب عدم آمیزش عنن را ثابت نمی‌کند، می‌شود لوازم عقلی او؛ البته اول کسی که این نکته اصولی را

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۱۳۳.

۲. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۵۴.

فهمید، او را باید یک مبتکر علمی دقیقی به حساب آورد که فرق «اصل» و «أماره» آن است که «اصل» موضوع آن شک است، «أماره» مورد آن شک است نه موضوع آن. «أماره» همه لوازم را ثابت می‌کند به طور عرف و «اصل» هیچ یک از لوازم را ثابت نمی‌کند، برای اینکه اصل برای رفع حیرت «عند العمل» است. شارع فرمود وقتی دلیل ندارید فعلاً این طور عمل بکن، بگو «کل شیء طاهر»^۱ «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ»^۲ که مشکل شما حل بشود، نه اینکه اگر این حلیت دارد لوازمش هم بار است. اصل عملی هیچ یعنی هیچ! هیچ ارتباطی به واقع ندارد، اصل عملی برای رفع حیرت «عند العمل» است حالا که سرگردانی فعلاً این کار را بکن تا دلیل روشن بشود؛ لذا نه لازم را نشان می‌دهد، نه ملزوم را نشان می‌دهد، نه ملازم را نشان می‌دهد، هیچ کاری نمی‌کند، چون کاری به واقع ندارد، می‌گوید حالا که متحیر هستی بگو پاک است تا بعد دلیل روشن بشود. اول کسی که بین «اصل» و «أماره» فرق گذاشت یک انسان مبتکری بود و مرحوم صاحب جواهر و مانند او، اینها «اصول» را در «فقه» پیاده می‌کردند امر زائد لازم نبود. اینجا هم صاحب جواهر همین مطلب را می‌گوید.

پس اصل این است که اگر کسی سابقه عنن داشت و در محکمه مثلاً عتین بودن او ثابت شد بعد ادعای آمیزش کرد، می‌شود مدّعی و منکر آن عنن و قولش با یمین مقدم است.

پرسش: ادعای ایشان موافق با اصل لزوم عقد است.

پاسخ: این چون موافق با «إصالة الزوم» هست، از این جهت «يقدم قوله». منکر آن است که قولش موافق با اصل باشد. چون موافق با اصل است، لذا «يقدم قوله مع اليمين». این اشکال بود.

۱. المقنع (للمصدق)، النص، ص ۱۵.

۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۱۳.

چرا شما می‌گویید به اینکه قول او مقدم است با اینکه سابقه عنن داشت؟ جواب آن این است که این امر «لا يعلم إلا من قبله»، یک؛ و با استصحاب عدم آمیزش، عنن ثابت نمی‌شود، دو؛ اطلاق «صحيحه أبي حمزه ثمالی» شاهد مسئله است، سه؛ لذا قول، قول اوست «مع اليمين». آنها که می‌گویند این حرف مبنای علمی ندارد می‌گویند به اینکه گرچه مرحوم محقق در شرایع این را ذکر کرد، ولی در المختصر النافع که بعد از شرایع نوشته شده این نیست و سابقه عنن هم که داشت استصحاب باید کرد و «صحيحه أبي حمزه ثمالی» هم مربوط به این مورد نیست، مورد دیگر است که آن را هم دوباره ممکن است بخوانیم.

پرسش: مجرای استصحاب در شک است، در اینجا یقین به آمیزش است.

پاسخ: بله، استصحاب هر جایی که شک دارند هست. این مرد مدعی آمیزش است، زن منکر است، محکمه استصحاب می‌کند، خود زن هم می‌تواند استصحاب بکند. زن که علم دارد که احتیاج ندارد. محکمه که بخواهد نظر بدهد باید براساس مبنای فقهی نظر بدهد. زن علم دارد برابر ادعایی که می‌کند به عدم آمیزش، مرد علم دارد برابر ادعایی که می‌کند به آمیزش؛ پس هیچ کدام از طرفین استصحاب نمی‌کنند. محکمه که می‌خواهد حکم صادر بکند با میزان فقهی حکم صادر می‌کند. محکمه می‌تواند استصحاب بکند بگوید قبلاً آمیزش نبود الآن «کما کان»، برابر عدم آمیزش حکم صادر کند. حرف صاحب جواهر و مانند صاحب جواهر این است که بر فرض عدم آمیزش را استصحاب بکند، این عنن را ثابت نمی‌کند، آن لازمه عقلی آن است، بر فرض حالا استصحاب کردی. براساس همین جهاتی که بر این فرع اشکال شده، می‌گویند لذا مرحوم محقق در المختصر النافع که بعد از شرایع نوشته شده، این فرع را ذکر نکرده است.

اما «و الذی ینبغی أن یقال» این است که المختصر النافع درست است که بعد از شرایع نوشته شده، اما بنا نشد آن طوری که در شرایع همه احکام مفصلاً آمده در المختصر النافع بیاید؛ لذا المختصر النافع نمی شد. خیلی از مطالب است که در شرایع هست در المختصر النافع نیست، در متن جواهر هست در متن ریاض نیست. مختصر معنایش همین است. أقدمین که مختصر نویس بودند، آنها هم این فرع را ذکر نکردند. مرحوم مفید در المقنعة این صور چهارگانه را که یک صورت نیاز به ذکر ندارد، سه صورت نیاز به ذکر دارد، دو صورتش را ذکر کرده است.^۱ صور أربع این است که این شخص یا سالم است حدوثاً و بقاءً که این نیازی به ذکر ندارد؛ یا عتین است حدوثاً و بقاءً این نیاز به ذکر دارد، ذکر کردند و حکم آن را هم گفتند؛ یا عتین است حدوثاً و صحیح است بقاءً همین فرعی است که الآن محل ابتلاست و دارند ذکر می کنند، در متن شرایع آمده در شروح شرایع هم آمده است؛ یا صحیح بود و عتین عارض شده است که قبلاً صحیح بود بعد یک عتین و بیماری حاصل شده است که این را هم فقهاء ذکر کردند.

مرحوم مفید در المقنعة در بین این صور سه گانه دو صورت را ذکر کرد، آن صورتی که مرحوم محقق ذکر کرده آن را ذکر نکرده؛ مثل المختصر النافع، چون أقدمین هم مثل برخی از متون بعدی مختصر نویس بودند. اما شیخ در النهایة آن طوری که مسالک نقل می کند این صورت را ذکر کرده است.^۲ مرحوم مفید در المقنعة صفحه ۵۲۰ این دو فرع از سه فرع را ذکر کرده، چون مستحضرید در بین فروع چهارگانه آن فرع اول که نیازی به گفتن ندارد آنکه صحیح است دائماً حدوثاً و بقاءً، سه تا فرع است که باید مطرح بشود: یکی اینکه عتین است حدوثاً و بقاءً که آن را گفتند؛ یکی اینکه عتین است حدوثاً و دعوای صحت دارد بقاءً، همین فرعی است که محل ابتلاست و در شرایع آمده و در

۱. المقنعة (للشیخ المفید)، ص ۵۲۰.

۲. النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۴۸۷.

المختصر النافع نیامده است؛ یک وقت است که صحیح است حدوثاً و عتین است بقائاً که این هم در غالب کتاب‌ها آمده است.

مرحوم مفید در *المقنعة* فرمود به اینکه «و إن تزوجت» این زن به این مرد «على أنه سليم فظهر لها أنه عتین انتظرت به سنة فإن وصل إليها فيها ولو مرة واحدة فهو املك بها و إن لم يصل إليها في مدة السنة كان لها الخيار فإن اختارة المقام معه على أنه عتین لم يكن لها بعد ذلك خيار»، این یک فرع؛ فرع دیگر: «و إن حدث بالرجل عتة بعد صحته» که حدوثاً سالم و بقائاً عتین شد، «كان الحكم في ذلك كما وصفناه تنتظر به سنة فإن تعالج فيها و صلح و إلا كانت المرأة بالخيار». این دوتا فرع در *المقنعة* هست، آن فرع که اول عتین بود بعد ادعای سلامت کرد در *المقنعة* نیست مثل اینکه در *المختصر النافع* نیست؛ ولی شهید از نه‌ایه شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) این فرع را نقل کرده است.

غرض این است که نقل و عدم نقل دلیل بر اینکه با این فتوا مخالف هستند نیست. آنها که مختصرنویس هستند مثل أقدمین یا بعضی از متون متأخرین مثل *المختصر النافع*، همه فروع را ذکر نمی‌کنند. آنها که مفصل‌نویس هستند نظیر خود شرایع و مانند آن، این فرع را ذکر می‌کنند.

«فتحصل» که مهم‌ترین دلیل برای اینکه ما بگوییم اگر کسی عتین بود بعد ادعای آمیزش کرد، همین است که استصحاب عدم آمیزش عنن را ثابت نمی‌کند، یک؛ عنّ و عنن هم بیماری است که «لا يعلم إلا من قبل الرجل»، دو؛ پس قول، قول اوست «مع اليمين»، سه؛ نظیر نه قیاس! برای تشابه أنظار که یک قدری ذهن آماده‌تر بشود نظیر اینکه زن ادعا یا انکار در حمل دارد در عدّه دارد در طهارت دارد در خروج از عدّه دارد، این گونه از امور

چون «لا يعلم إلا من قبلها فالقول قولها مع اليمين». براساس این تمحّلات، «صحيحه أبي حمزه ثمالی» هم می‌تواند شامل مسئله بشود.

اما حالا فرعی که مرحوم محقق (رضوان الله تعالى عليه) بعد از عنوان احکام عیوب وارد شدند مسئله «تدلیس» است که فرمودند: «المقصد الثالث في التدليس».^۱ تدلیس از دّلس و ظلمت و تاریکی است. «دّلسه» یعنی این را در تاریکی انداخت. اگر کسی عیبی را مستور بکند و نقصی را بپوشاند، طرف را در تاریکی انداخته، می‌گویند تدلیس کرده است. در «بیع» احکام خاص خودش را دارد. در مسئله «نکاح» خیار تدلیس هست؛ منتها چون لزوم نکاح «کما تقدم» لزوم حکمی است نه لزوم حقی، لزوم بیع لزوم حقی است و نه لزوم حکمی، و نشانه اینکه لزوم در بیع حق طرفین است نه حکم شرعی، این است که طرفین هر وقت خواستند معامله را بهم می‌زنند. اما نکاح لزومش حکمی است، این‌طور نیست که طرفین هر وقت خواستند عقد را بهم بزنند. نکاح هم عقد لازم است، بیع هم عقد لازم است و لزوم نکاح که حکمی است و لزوم بیع که حقی است، نه برای اینکه در یکی خیار است و در یکی خیار نیست تا بعضی از فقهاء (رضوان الله علیهم) بگویند اینکه دور است! شما می‌گویید این خیاربردار است چون لزومش حقی است، می‌گویید لزومش حقی است چون خیاربردار است. قبلاً هم به عرضتان رسید این فرمایش مرحوم آقا سید عبدالأعلی این تام نیست. ایشان اشکال می‌کند به اینکه فقهاء یک حرف دوری می‌زنند، می‌گویند به اینکه لزوم نکاح حکمی است چون خیاربردار نیست، لزوم بیع حقی است چون خیاربردار است می‌توانند شرط خیار بکنند، این یک طرف؛ از آن طرف می‌گویند بیع شرط خیار است چون لزومش حقی است، نکاح شرط خیار ندارد چون لزومش حکمی است؛ پس این می‌شود دور، خیر! فقهاء چنین حرفی نزدند! فقهاء می‌گویند لزوم نکاح

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۵.

«حکم الله» است لذا هیچ نمی‌توانند بهم بزنند، لزوم بیع «حق الناس» است لذا طرفین هر وقت خواستند اقاله می‌کنند و بهم می‌زنند. با اقاله طرفین تقابلی که کردند کاملاً معامله بهم می‌خورد؛ پس معلوم می‌شود لزوم به دست آنهاست. یک «أوفوا» ایی است که کلیدش به دست طرفین است؛ پس معلوم می‌شود لزومش حقی است کاری به خیار ندارد و چون لزومش حقی است توابع فراوانی دارد. پس این دور در کار نیست.

حالا می‌ماند فرق دیگری که بین «نکاح» و «بیع» است. تدلیس در بیع هست در نکاح هم هست. تدلیس گاهی به عوضین برمی‌گردد گاهی به شیء ثالث برمی‌گردد؛ اما در نکاح «إلا و لابد» تدلیس به رکنین یعنی زوج و زوجه باید برگردد. اگر زوج شرط کند که زوجه دارای این خصیصه باشد مثلاً از این قبیله باشد آزاد باشد و او ادعا کرد که من دارم بعد معلوم شد که ندارد، این را می‌گویند تدلیس که باید به وصف «أحد الطرفين» برگردد نه شیء دیگر، وگرنه خیار نیست. اما در مسئله «بیع»، خیار گاهی مستقیماً «جعل الخيار» است که چنین چیزی در نکاح نیست، گاهی شرط شیء است که خیار تخلف شرط پدید می‌آید که چنین چیزی در نکاح نیست. در بیع گاهی برای اینکه آنها که احتیاط می‌کنند می‌گویند شرط ابتدایی نافذ نیست و مشمول «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۱ نیست و شرط آن است که «تعهدٌ فی تعهدٍ» باشد و اگر تعهدی در ضمن عقدی نباشند این را شرط نمی‌گویند بنا بر تمامیت این حرف که ناقص است؛ لذا چیزی را ضمن عقد قرار می‌دهند تا بشود شرط، وقتی شرط شد «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» شامل می‌شود. این عقد فقط ظرف این کار و عمل است، نه به ثمن برمی‌گردد و نه به مثنی برمی‌گردد. شرط خیاطت در ضمن بیع خانه و مانند آن از همین قبیل است. پس شرط گاهی به «أحد العوضین» برمی‌گردد، گاهی بیگانه است و صرف اینکه از شرطیت بیرون نیافتد، در بیع این چنین است؛ ولی در نکاح که این چنین نیست.

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱.

تدلیس در بیع خیلی دامنه‌اش وسیع است، اما در جریان عقد نکاح محدوده‌اش خیلی بسته است؛ لذا می‌فرمایند:

«المقصد الثالث فی التدلیس و فیہ مسائل الأولى إذا تزوج امرأة علی أنها حُرّة». آزاد بودن یک کمالی است، أمه بودن یک نقصی است، گرچه جزء عیوب محسوب نمی‌شود که جزء عیوب قرار بگیرد خیار فسخ داشته باشند و مانند آن، آن دیگر شرط لازم نیست. «إذا تزوج امرأة علی أنها حُرّة فبانت أمة کان له الفسخ»؛ این تدلیس گاهی از طرف مرد است گاهی از طرف زن است گاهی خصوصیت‌ها فرق می‌کند گاهی امر مشترک است نظیر عیب. «و لو دخل بها»، چون این نظیر عیب نیست که بعد از تصرف نتواند ردّ کند. تصرف مسقط ردّ است، اما در تدلیس تصرف مسقط ردّ نیست. فرمود: «إذا تزوج المرأة علی أنها حُرّة فبانت أمة کان له الفسخ ولو دخل بها»؛ ولو تصرف هم کرده باشد حق ردّ دارد. «و قیل العقد باطل و الأول أظهر»؛ آیا تدلیس باعث بطلان عقد است؟ یا باعث تزلزل عقد؟ اگر چنانچه این زن أمه بود و بدون اذن مولا شروع به کار کرد و ما گفتیم عقد أمه بدون اذن مولا عقد صحیحی نیست مشروع نیست، «فهو زناً» این صورتاً عقد است سیرتاً زنا؛ پس «لم ینعقد العقد صحیحاً». ولی اگر این حرف را نگفتیم، گفتیم أمه بدون اذن مولا می‌تواند ازدواج کند منتها عقد فضولی است، اذن مولا شرط است. یک وقت در این است که این عقد که صحیح است زوج حق خیار دارد یا نه؟ حالا این زن خودش را به عنوان اینکه من آزاد هستم به عنوان همسر در اختیار این مرد قرار داد، او تدلیس کرد که دعوای حرّیت داشت در حالی که أمه بود؛ اما أمه اگر بدون اذن مولا ازدواج کند آیا این نکاح باطل است «فهو زناً»؟ پس معلوم می‌شود عقد باطل بود، یا نه بدون اذن مولا هم ازدواج بکند عقد صحیح است؟ الآن به هیچ وجه در آن حریم بحث نمی‌کنند که عقد صحیح است یا عقد باطل است، از این جهت بحث می‌کنند که أمه ادعای حرّیت کرد آیا این عقد صحیح است یا نه؟ عقد چرا صحیح نباشد؟! این زن است شرایط همسری را دارد و عقدش صحیح است.

حالا مشکل دیگری دارد که باید اذن بگیرد یا نه، اگر با اذن شد صحیح است و اگر بی اذن شد صحیح نیست، راه دیگری است. اُمه‌ای حالا فرض کنید مولایش اذن داد و او با اذن مولا هم این حيله را مرتکب شد، دلیلی بر بطلان این عقد نیست.

«فتحصل» که صحت و بطلان عقد به این نکته است که این عقد، عقد صحیح فضولی است یا عقد باطل است؟ اگر نکاح اُمه بدون اذن مولا باطل باشد «فهو زناً» و اگر تدلیس باعث بطلان نکاح باشد «فهو زناً»؛ اما نه تدلیس باعث بطلان است و نه نکاح بدون اذن مولا باعث بطلان است، فقط می‌شود عقد فضولی، عقد فضولی که زنا نیست، عقد فضولی صحیح است منتها متمم می‌خواهد باید به اذن مولا باشد. لذا این فرع البته روایاتش باید ثابت بشود که اگر تدلیس کرد «کان له الفسخ ولو دخل بها» یعنی آمیزش مانع ردّ نیست، «و قیل العقد باطل و الأول أظهر»؛ این عقد صحیح است منتها نیاز به اذن دارد یا مثلاً اگر مولا هم اذن داده بود و این تدلیس را به اذن مولا کرد، می‌شود عقد جائز. «و لا مهر لها مع الفسخ قبل الدخول»؛ آن برای طلاق است که اگر قبل از آمیزش طلاقى رُخ داد نصف مهر را باید به زن پردازد، وگرنه در فسخ عیبی، یک؛ در فسخ تدلیسی، دو؛ در هیچ کدام از اینها اگر قبل از آمیزش بود مَهري در کار نیست. «و لها المهر بعده»^۱ یعنی اگر بعد از آمیزش فسخ کرد تمام مهر باید پردازد. این فرعی است که ایشان ذکر کردند. روایت‌هایی که مربوط به این بحث است - إن شاء الله - در جلسه آینده.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۶.